نواندیشی‌دینی؛ حقیقتی گِران و ادعایی ارزان

علاءالدین ملک‌اف[1]

چکیده

نوشتار حاضر به بیان حقیقت نواندیشی‌دینی و متمایز ساختن آن از دیگر رویکردهای نازل که گاه با تظاهر و ژست روشنفکری اما تهی از حقیقت آن انجام می‌گیرد، به این موضوع پرداخته است و در لابه‌لای آن به تاریک‌اندیشی‌های موجود و روشنفکرنمایی‌ها و معضلات این عرصه اشاره گردیده است و از آنجایی که این قلم رسالت خویش را بهبود وضعیت می‌داند، از ذکر مصادیق به صورت مشخص خودداری نموده تا اسباب لجاجت را فراهم نسازد و بازار توجیه را که مورد انتفاد است تجدید و تشدید نکند.

با این امید که روزی نهال روشنفکری در تفکر این سرزمین قوم تقلیدزده و ذهن‌های جزمیت خوی بارور گردد. و نیز بایسته است به این نکته تاکید گردد که در باب روشنفکری دیدگاههای دیگری نیز و حتی باز تعریف‌های محتوایی وجود دارد و برخی از اندیشمندان آنرا با پسوندهایی همراه کرده و تبیین‌هایی درخوری دارند اما در این نوشتار به یک تصویر معروف و غالب اکتفا شده و برای بازشناسی اجمالی حقیقتِ گِرانِ روشنفکری و ادعای ارزانِ آن کفایت خواهد شد، بدون اینکه مدعی نگاه جامع به این مقوله باشد.

شایسته‌تر خواهد بود به این مقوله از دریچه نگاه خاستگاه این اصطلاح آغاز سپس به تعاریفی که ازآن ارائه شده و ویژگی‌هایی که برای آن برشمرده‌اند و سرانجام با یک تعریف غیر معقّد و تذکر شاخصه‌های بپردازیم.

روشنفکری اصطلاحی است که تولد و رشد آن در غرب بوده و ترجمه کلمه «Enlightened» به معنی روشنفکر، روشن‌بین، آگاه، آزاد از خرافات و فارغ از جهل و تعصب و روشنگری، و تنویر افکار معادل کلمه «Enlightenment» است. با توجه به این اشتراک لفظی و تعدد معنایی می‌توان گفت: از نظر بافت‌شناسی لغوی، «روشنفکر» و «روشن‌نگر» روشنفکری و روشنگری دارای ماهیت معنایی واحدند البته در غالب آثار در این زمینه برای روشنفکر معادل «Intllectuel» را به کار برده‌اند و با این واژه در ادبیات فکری سود می‌برند.

شاید این تفاوت‌ها به دلیل زاویه دید خاص، سبب وضع کلمات متعدد برای واقعیت واحد شده است؛ زیرا در معادل اخیر بیشتر توجه به ظرافت، زیرکی و دقتِ روشنفکر در به کارگیری و کشف حقیقت را برجسته می‌سازد درحالی که روشن‌بینی و روشن‌نگری به گونه نگاه روشنفکر به موضوع

نظر دارد .همانگونه که از آثار کلاسیک و معاصر برمی‌آید، دارای ماهیت معنایی واحدند. کانت از روشن‌نگری و حقیقت آن به بحث پرداخته و سارتر نیز به همین حقیقت با عنوان روشنفکری داد سخن داده است. با آنکه از منظر تاریخی، روشنگری به دوره شور و هیجان فکری که از1650 تا 1789میلادی به طول انجامید، اطلاق می‌شود و «هدف مبرمش، پاشیدن نور فهم و ادراک برتاریکی نادانی، خودخواهی و ابلهی بود»[2] با تکیه بر ابزار خرد و قواعد آن، پرهیز از دخالت عواطف و باورها و وفاداری و فرمانبری قدرت، سعی در گسترش روشنایی درحوزه‌های روبنایی و زیربنایی تاریکیهای جهان انسانی دارد. اما به لحاظ وجودشناختی روشنفکری در دامن روشنگری، بارور گردیده و به لحاظ هدف، برآیند عملی و نتایج و آثارحاصله، محتوای علمی وعملی وفاعل و قابل معطوف به محتوایی واحدند. با تجرید آن ازخصوصیات تاریخی و تعمق بیشتر محتوایی استفاده ترادفی ازآنها دور از صواب نیست. به هر روی چنانچه با تعابیر متفاوت استفاده می شود به دلیل همین قرابت محتوایی و کارکردی و غایتی است. باید متذکر شد روشنفکری به عنوان پدیده پساروشنگری به لحاظ داوریهای معرفتی متواضع‌تر و فروتن‌تر از پیشگامان هیجان‌زده عصر روشنگری است؛ آنان به ناکامیهای خِرد و تنگناهای آن به خوبی آگاهی دارند و عقل را سلطان قدر قدرت نمی‌پندارند و حدود آنرا نگه می‌دارند.

تبارشناسی تاریخی

از آغازین روزهایی که این واژگان ترکیبی در ادبیات فکری– فلسفی متولد شد، به‌گونه‌های از چالش با برخی از باورها و احکام مسیحی پا گرفت. با اولین واکنش در برابر نکاح عرفی؛ دفاعیه زولنر کشیش پروتستانی اهل برلین از تزویج کلیسایی (شرعی) در اذهان به نام روشنگری تصویر و تصور شد.[3]

اگرچه جرقه‌های آغازین روشنگری در چالش با مسیحیت رخ نمود و به لحاظ شرایط دینی– سیاسی (حاکمیت کلیسا) و اصرار بر صحت و مرجعیت انحصاری فهم خویش از کتاب مقدس و پدیدار شدن تعارض و تقابل عقل و دین، علم و دین موجب مخالفت سرسختانه عده‌ای با آموزه‌های کلیسا شد و متون دینی عقل‌گریز مسیحی و جمود و تعصب ارباب کلیسا به برجسته شدن نسبت پررنگِ چالشِ روشنگری یا روشنفکری با دین انجامید. اما گذشته از اینکه اصولاً این امر در آئین ما مورد پیدا می کند یا خیر؟ و یا جز در خرافه‌ها و پیرایه‌هایی که به دین بسته‌اند قلمرو چالش برانگیز وجود دارد یانه؟ به مجالی دیگر وامی‌گذاریم.

واقعیت اینست که قلمرو یا موضوع روشنفکری فراتر از دین بوده و اختصاص به آن ندارد. باورهای دینی تنها یکی ازموضوعاتی است که در آغازین روزهای عصر روشنگری مطرح بوده که تفصیل آن در مبحث قلمرو روشنفکری خواهدآمد. براین اساس مفهوم روشنگری به دلیل ویژگی‌های اعتقادی- سیاسی خاستگاه آن، همراه با پیرایه‌های زادگاهی خویش است. با آنکه تداعی‌گر تاثُر شدید از اوضاع و احوال جنینی و تولدش با یکی از قلمروهای خویش است، این موضوع یکی از عناصر اقلیمی مغرب زمین بوده طبیعی می‌نماید که در همان جغرافیا و در حوزه باورهای آن سرزمین تعلق داشته باشد در حالیکه دیگر عناصر ثابت آن می‌تواند در اقالیم دیگر، به تاریک‌اندیشی‌ها و جزمیت‌ها پرتو افکند و برای همگان تازه و جذاب باشد.

اهمیت و جایگاه روشنفکری

روشنگری انقلاب بنیادین در غرب پدید آورد به گونه‌ای که توانست جامعه غربی را از حالت «وسطایی» و«ایستایی» به جامعه مدرن (با قرائت غربی آن) و بارورِ علمی مبدل سازد. جامعه‌ای که در علم، صنعت، اقتصاد و فلسفه، سیاست و مدنیت چندی است که پیشقراول جوامع بشری است. تمدنی را سامان داده‌اند که مدعی سرآمدی تمدن‌هاست و اکنون ارزشهای آن سامان گفتمان رایج و غالب کشورهاست. طوریکه هرکه داعیه نخبگی دارد یا نخبه‌نمایی می‌کند باید آن ارزشها را نشخوار کند. گرچه مفاهیمی چون روشنفکری و مانند آن با رنگ و فرهنگ آنسویی تکوُّن یافته است اما برای زدودن جزمیت‌ها و تنورحقایق با معیار خرد ارمغانی خوبی برای بشریت به همراه آورده است. پدیده‌ای که در صورت اتفاق می‌تواند بسیاری ازمعضلاتِ اجتماعی سیاسی و فکری ما را حل و به یک روند روبه رشد معقول و مقبول رهنمون گردد.

چیستی روشنفکری

با آنکه پیرامون این موضوع از آغاز تاکنون متفکران به بحث و خلق اثر پرداخته‌اند، هنوز تعریف مشترک و همه‌پذیر و نهایی وجود ندارد و اتفاق نظر در این مورد مانند بسیاری از موضوعات تئوریک در حوزه علوم انسانی چندان آسان نیست؛ به دلیل تفاوت منظرها همواره چنین امری با دشواری مواجه است، در عین حال تعاریف متکثر و مختلفی که ارائه شده عناصر مشترکی را بازگومی‌کند و می‌تواند مبنای مشترکی را فراهم و سخن گفتن از روشنفکری و مدعیات آن را به عنوان بحث عام بشری، موجه و میسور سازد.

کانت «روشن‌نگری» را خروج انسان از نابالغی می‌داند: «روشنگری خروج آدمی است از نابالغی به تقصیر خویشتن خود و نابالغی، ناتوانی در بکار گرفتن فهم خویشتن بدون هدایت

دیگری»[4] او قصور انسان را در این ناپختگی و نابالغی، نه در کمبود فهم که در کمبود اراده، شجاعتِ در بکارگیری آن بدون هدایت دیگران می‌داند و شاه‌بیت غزل روشنگری را «دلیرباش دربه کارگرفتن فهم خویش» با صدای رساتر به خوانش می‌گرد و بر آن تاکید می‌ورزد.

بی‌تردید شجاعت و دلیری نه تنها در بکارگیری یافته‌های معرفتی خویش و نهراسیدن از ملامت ملامت‌گران که در رستگی از هر تعلقی، جز دغدغه آزاداندیشانه معرفت و حقیقت است؛ تعلّقات و دغدغه‌های غیر معرفتی (مکنت ،ثروت و...) زنجیرهای اسارت و نابالغی که بزرگترین لغزشگاهها و انحراف‌گاههای دیروز روشنگران و بیماری امروز روشنفکران نیز هست.

برخی شرایط و وضعیت تحقق روشنگری را با اهمیت دانسته‌اند و به شروطی چند تاکید ورزیده‌اند:

«دوشرط آن اینست؛ اولاً نور کافی وجود داشته باشد، ثانیاً فردی که قراراست در پرتو این نور چیزی را ببیند، نه نابینا باشد و نه گرفتار کوررنگی و نه اینکه دلایل دیگری جلوشان را چنان بگیرند که نتوانند و یا نخواهند ببینند»[5]

شروط مذکور در عین گزیدگی به مرثیه بلندی از مصایب و موانع روشنفکری بویژه درجهان سوم تطابق بسیار دارد. طوریکه عده‌ای به دلیل بضاعت کم معرفتی توان گام نهادن در این وادی را ندارند و برخی دیگرخفقان امانشان نمی‌دهد. دسته دیگر نه دچار کوررنگی که عامدانه چشم‌شان را بر واقعیات بسته علی‌رغم تظاهر به روشنفکری جز تاریکی ارمغانی نمی‌آورند.

گئورگ یوهان در عین متأثر بودن از کانت منتقد تعریف اوست: «روشنگری راستین خروج انسان نابالغ است از قیمومیت به تقصیر مضاعف خود او»[6] یکی اینکه انسان روشنفکر [تسامحاً این لفظ به کاربرده شده] از اینکه خود در حصار جزمیت‌ها گرفتار آمده مقصّراست. دیگرآنکه با خروج از دیگر قیمومیت‌ها خویش را قیم دیگران تلقی کند. بنابرین روشنفکر حقیقی کسی جز رسته از قیمومیت‌ها و خروج از خامی‌ها نیست.

برخی روشنفکر را وجدان بشری بشر می‌دانند و طبیعی می‌نماید که کمیاب باشند. جولین بندا:

«روشنفکران دسته کوچکی از فیلسوف- شاهان است که با استعداد و امتیازهای اخلاقی برتر، وجدان بشریت به شمارمی‌آیند»[7]

آنان از معیارهای ابدی حقیقت و عدالت بوده و خود به این جهان تعلق ندارند، در برابر عوام که انسانهای معمولی و درصدد کسب منافع مادی، ترفیع موقعیت شخصی و در صورت امکان، برقرارکردن ارتباط نزدیک با قدرت‌های دنیوی است. در حالیکه روشنفکران واقعی علی‌الاصول اهداف کاربردی را تعقیب نمی‌نمایند و لذت را در کشف و تنویر حقایق جستجو می‌کنند. فلسفه

وجودی او «بازی کردن نقش نماینده همه آن مردم و مباحثی است که در فرایند جریان عادی یا فراموش شده و یا به زیر قالیچه رانده شده‌اند. (ادوارد سعید)»[8]

بنابراین او فردی است با یک قوه ذهنی وقف شده برای فهماندن، مجسّم کردن و تبیین یک پیام، یک نظریه، یک رویّه، فلسفه یا اندیشه برای همگان و به همگان. رعیت و حکومت، مخاطب او و حوزه رسالت اوست.

امیل زولا آنان را انسانهای بشراندیش و جامعه‌محور می‌داند:

«روشنفکران آن گروه از فرهیختگان جامعه‌اند که بی‌آنکه تکلیف سیاسی– ورای فعالیتی در محدوده حرفه‌ای‌شان– به آنها واگذار شده باشد، در اموری نیز دخالت می‌کند و نسبت به آنها واکنش نشان می‌دهند، که به منافع عموم جامعه بستگی دارد»[9]

براین اساس روشنفکر انسان جامعه‌محور و فارغ از معیشت‌اندیشی شخصی، بدون اینکه مکلّف به تکلیفی باشد دراموری که به نفع عموم جامعه دخالت و واکنش نشان می‌دهد.

برخی فراتر از جامعه‌اندیشی، او را انسان گیتی باور می‌دانند، در عین اینکه باورهای ایدئولوژیک و مذهبی در داوری‌های او دخالت پیدا نمی‌کند اما انتظار اخلاق جهانشمول مذهبی از او بایسته است.[10] لذا «روشنفکر در چهارچوب رشته خاصی مشغول کار است، تلاش می‌کند تا نقش جهانشمول را بر دوش روشنفکر قرار دهد، که فراسوی مرزهای ملّی، قومی و تشیکلاتی عمل کند»[11]

جنس روشنفکری

نیاز جامعه به روشنفکر، از باب ایدئولوژی‌سازی نیست، بلکه توده محکوم برای دانستن حقایق عملی جامعه محتاج به اوست. سارتر می‌گوید: «درواقع طبقات استثمار شده، چندان احتیاجی به ایدئولوژی ندارند، بلکه محتاج دانستن حقیقت عملی درباره جامعه هستند.»[12] روشنفکر کاشف حُجُب و پرده از رخسارحقیقت برمی‌گیرد و برای توده عریان می‌سازد؛ به همین دلیل روشنفکر در عین بی‌مقامی، در اجتماع انسانی نقش بس فاخر و ارجمند دارد.

او با نیروی خِرد و روش علمی، اجتناب از عاطفه‌گرایی و رستگی از اسارت خرافه‌ها و اطاعت قدرت، به حل معضلات اجتماع می‌پردازد. جان ام دان: «اکثر فیلسوفان از نیروی خِردِ انسان و روش علمی- به جای ایمان، عاطفه‌گرایی، وفاداری، خرافه و فرمانبرداری از قدرت– به عنوان بهترین راه حل مشکلاتِ آزار دهنده اجتماعی– اقتصادی و سیاسی دفاع می‌کنند»[13] از این رو

خِردمحوری، بارزترین شاخصه روشنفکری است؛ نه ناسیونالیسم، نه نژاد و نـه قومیـت و نـه چیـز دیگر جز کرنش و فروتنی در برابر حقیقت مقصود و معبود او نیست.

ادوارد سعید: «روشنفکران باید افرادی باشند که امتیازهای ناسیونالیسمِ میهن‌پرسـتانه، تفکرجمعـی و حس طبقاتی، نژادی یا جنسی را به زیر سؤال بکشند» «برای روشنفکر گیتی باورِ راستین، هیچ بتـی وجود ندارد، که پرستش کند و از او انتظار راهنمایی تزلزل‌ناپذیر داشته باشـد»[14] همـین ویژگـی‌هـا برای او پذیرش خطر، فرارفتن از یقین‌های ساده‌ای که خصوصیات تاریخی– ملی، نـژادی، بـرای او فراهم آورده و مانع درک حقیقت است، او را بر بلندای مراتـب انـسانی جـای داده اسـت. چنانکـه «نی‌سا» جز «نوای حقیقت» نمی‌نوازد و جز از «ناحقیقت‌ها» نمی‌نالد و جز با معیار انـسانی خِـرد از بیدادی داد نمی‌ستاند و فرجام‌خواهی نمی‌کند: «کنش تحریک نشده تجـاوز، محکـوم اسـت چـه از سوی حکومت خودی یا دیگران، هیچ تفاوتی را برنمی‌تابد. زیـرا بـا معیـار عقلانیـت معطـوف بـه عدالت به داوری می‌نشیند و در مقام یک انسان و شاخصه جهانشمول اخلاقی و اندیشوی، جـز بـه عصای خِرد قدمی برنمی‌دارد.

همانگونه که آفرینش‌های هنری، هر اندازه که با غایت هستی آدمـی همـساز و هـم‌جـنس باشد، به مدارج بالاتر تمدنی دست می‌یابد. در مقوله روشنفکری نیز که بیشتر نـاظر بـر جنبـه‌هـای نظری و شناسایی عقلانی و مهارت در تفکر، پیرامون موضوعاتی که به زندگی آدمی مـرتبط اسـت، به تناسب اهمیت و تأثیرشان برغایت هستی آدمی.[15]

شاخصه‌های روشنفکری

روشنفکر آنسان که خود بر بلندای فکر انسانی، مکانت دارد، ماهیـت کـاری وی نیـز از چنـین شاخصه برخورداراست. او به معضلات انسانی می‌پـردازد. او هـر کـنش تحریـک نـشده تجـاوز را محکوم و نقاب تزویر و توجیه تجـاوز را برمـی‌افکنـد و بـا معیـاری انـسانی- در عـین رسـتگی از تعلّقات سخیف و چشم‌داشتهای حریت‌سوز و بندگی‌ساز- به داوری می‌نشیند. طبیعی است کـه در پیشگاه او تعلق به قوم و مـذهبی نـه دلیـل مجرمیـت و نـه توجیـه تبرئـه اسـت، بلکـه نگـاه‌هـای برتری‌جویانه ناسیونالیستی، طبقـاتی، نـژادی و... کـه موجبـات محرومیـت افـراد جامعـه را فـراهم می‌سازد، بیدادی است که در دادگاه او به محاکمه کشیده می‌شود. مردم نیز از او جز کشف و بـسط حقیقت علمی وعملی انتظاری ندارند. همین امر علت نیاز آنان به روشنفکر است. آنان مـی‌خواهنـد بدانند واقعیات عملی جامعه چیست؟ آیا حقیقت، یا ناحقیقت‌ها بر آنان حکمرانی مـی‌کنـد؟ عامـل

افول آنان چیست؟ راهکارهای ترقی آنان در ابعاد مختلف زندگی چیست؟ مدل کار روشنفکری پاسخ عملی و تئوریک به آنها است:

1- نفی هست نامطلوب: برای رسیدن به بایدهای مطلوب ناموجود. او پیوسته به دنبال باز تولید زندگی است که تحقق آن مستلزم نقاب افکنی، رسواگری، پرهیز از محافظه‌کاری است: «این نفی در عین حال نقاب افکنی است و با تصدیق همراه است و چون آنچه نیست به وسیله آنچه هست، تحقق می‌یابد، درک آنچه هست، باید تا حد امکان دقیق باشد»[16]

2- تعمق، آگاهی و زیرکی از بایسته‌های جداناپذیر عالم روشنفکری است و آنها را در حد بالایی می‌طلبد؛ زیرا شناخت حقیقت و کشف ناحقیقت‌ها و نیز راه‌حل‌هایی که بایستی ارائه کند نیازمند ویژگی‌های فوق است. دیگر آنکه بدون تردید در کنار گهرهای ناب و گران خرمهره فروشانی نیز وجود دارد و تمام حیله‌های خویش (تزویر و تدلیس و تحمیق، بکارگیری عواطف و...) را بکارمی‌بندد تا متاع بی‌ارزش خویش را با بهای گران بفروشند، این است که بازار تقلب نیز تولد می‌یابد. اینجا تلاش و توشه مضاعف علمی و عملی او را می‌طلبد تا هم عیار فاخر متاع اصیل را نشان دهد و هم بدیل‌نماهای متقلبانه را به خوبی معرفی کند.

ویژگی‌های روشنفکر

او رسالتی در عین بی‌رسالتی دارد و مکانتی در عین بی‌مقامی، محصول و مأمور تصمیم پیشین هیچ کسی نیست و در مُلک اندیشه، خود مَلِک است، اطاعت و فرمانبرداری حقیقت آغاز و پایان اهداف اوست و با ویژگی‌های ممتازی، برجستگی یافته است:

1- مشخصه روشنفکر اینست که از جانب هیچ کسی رسالتی ندارد و وضع اجتماعی خود را از هیچ مقامی نگرفته است، فی حد ذاته محصول هیچ تصمیم قبلی نیست، بلکه ثمره عجیب‌الخلقه جوامع غول آساست و یا به عبارت بهتر محصول فرشته حقیقت‌جویی و حقیقت طلبی و تعهد و تهور بیان آنست.

2- ساختارشکنی: برای انسان‌ها ساختارهای ذهنی شکل گرفته‌ای وجود دارد و به تبع عوامل شکل دهنده می‌تواند زنجیر و نابالغی و یا تنویر و عقلانیت باشد. کانت ویژگی یک روشن‌نگر یا همان روشنفکر را گسستن قواعد پیش ساخته ذهنی که به مثابهٔ هورمون‌های نابالغ کننده ذهن است، می‌داند:

«قاعده و احکام [ازپیش ساخته] این ابزارهای خود کارِ کاربرد عقلانی– و ای بسا سوءکاربرد- استعداد های طبیعی او زنجیرهای نابالغی همیشگی وی هستند»[17]

بدیهی است که ساختارقواعد ذهنی با قوت عقلانی قابل شکستن است و رویکردهای جنون آمیز و خلاف خِرد به هیچ وجه در این عرصه راه نمی‌یابد.

3- روشنفکر نه بُت‌گراست و نه بُت‌پرست: روشنفکر گیتی باور راستین، هیچ بتی وجود ندارد، که پرستش کند و به هیچ آستانی جز حقیقت سرنمی‌ساید وخاضع نمی‌گردد.

4- جهانشمولی: روشنفکر افزون براینکه انسان فراملی و فراکیش است و مرغ بلند پرواز اندیشه‌اش مجال و جولانی به وسعت گستره جهان انسانی دارد، سرگشتهٔ حقیقت است و حقیقت تا حقیقت است به همه انسانیت تعلق دارد. امپریالیست، ناسیونالیست و... نیست که درصدد تامین منافع خاصی باشد و رنگ و زنگاری برچهره آن بنشیند. روشنفکر از هر رنگ و تعلقی جز رنگ حقیقت آزاد است و حقیقت متعلق به همه بشریت است.

5- تنهایی: روشنفکر به عنوان وجدان بیدار جامعه، با همه تعلقات حقیر، نظیر: جاه، ثروت، قدرت و... بیگانه است. و اصولاً برای او به اندازه‌ای سخیف است که نمی‌تواند متعلق دلبستگی او باشد. با این رویکرد به استقبال مخاطرات و منازعات بی‌شمار رفتن و به خود و مصالح خویش نیندیشیدن و با زبان تلخ حقیقت با قدرت سخن گفتن و در مقابل انبوهی از ناحقیقت‌فروشان متقلب مقبول (روشنفکرنمایان) ایستادن، حظّی جز تنهایی نمی‌برد. او که سعی دارد، حقیقت تلخ را به کام شیرین قدرت بچشاند، برایند طبیعی این عمل در افتادن با کاسبان مزوّری است که به سفارش نگارش و به زر، ذهن و عقلِ خویش را عیارمی‌سازند؛ چگونه بیندیشند تا بهتر بفروشند. تنهایی رنج او و حقیقت گنجی که همواره مونس اوست:

«آنگاه که روشنفکر بیهوده تلاش می‌کند که در جامعه ادغام شود، و در پایان جز تنهایی نصیب او نمی شود»[18]

یعنی این عاقبت خودنیندیشی، حقیقت‌طلبی و بشراندیشی است. و چه پایان تراژیک اما عزتمندانه وشرافتمندانه‌ای.

6- تبعید: ازگذشته‌های دور تبعید، سنت و راهکاری برای خاموش کردن است. در جهان قدرت، مداح و متملق محبوب است و معترض، مغضوب و مطرود. لذا از ویژگی روشنفکر «در تبعید، در حاشیه، ولی زبانی دارد سعی می‌کند، حقیقت را به قدرت بگوید»[19] نه تنها گفتن حقیقت که سعی در اطاعت او ازحقیقت دارد.

بی‌تردید حقیقت تلخ برای کسانیکه قدرت و ثروت‌شان را از ناحقیقت‌ها مرهون‌اند، ترنّم آرامش‌بخش نخواهد بود که خشم و آشفتگی آنان را برانگیخته، تبعید و بایکوت، واکنش حداقلی قدرت است.

7- مناعت و وجدان: روشنفکران دسته کوچکی از فیلسوف– شاهانی است که با استعداد و امتیازات انسانی، در برابر مصلحت، مکنت و ثروت شخصی، نه تنها متواضع نیست که متکبّراست و آنها را حقیرتر از آن می‌بیند که حقیقت را قربانی، خویش را از مرتبه شاهی به حقارت گدایی تنزل دهد، بدون شک واجد طبع منیع و وجدان شریفی است که در وادی پر خطر روشنفکری جز تواضع در پیشگاه حقیقت و خِرد در برابر هیچ چیز دیگر خویش را خُرد نمی‌کند و همین وجدان بزرگترین ضمانت سلامت او از لغزش در ورطه ناحقیقت‌هاست.

8- به گفتهٔ جولین بندا: روشنفکران واقعی به این جهان تعلق ندارند؛ زیرا کسب منافع مادی ترفیع موقعیت شخصی، قرب به ارباب قدرت، عمده تعلقات عوام است. حال آنکه روشنفکر واقعی «حامی معیارهای ابدی حقیقت و عدالتی به شمارمی آیند که خصوصاً به این جهان تعلق ندارد»[20] تعلق او این‌جهانی نیست: از مرز تمایلات و هوس‌های انبوه مردمان- خانواده، نژاد و طبقه– می‌گذرد. روشنفکر قهرمان جاودانگی و حقیقت جهان شمول است.[21]

هدف روشنفکری

همانطوری که فاعل و محصول روشنگری و روشنفکری یکی است، هدف آنان نیز از وحدت برخوردار است؛ زیرا هر دو به دنبال عرفان حقیقت و بسط نور و زدودن تاریکی و دگم‌اندیشی است «شناخت نیک و بد، حقیقت از غیر حقیقت، روشنایی ذهن است»[22] هدف آنان، رفعت و رفاه حقیقی جامعه که در سایه خِرد و بسط حقیقت امکان‌پذیر است. برای نیل بدان مقصود به لحاظ جغرافیای کاری و قلمروِ موضوعی گستره وسیعی برای آن قابل تعریف است.

قلمرو روشنفکری

از همان آغاز روشنگری پرسشهای موجود و مطروح نشان می‌دهد که حوزه وسیعی چون الاهیات، انسان‌شناسی، معرفت‌شناسی، سیاست، حکومت، حقوق، اخلاق و روابط میان آنها را احتوا می‌کند و از آنجایی که روشنفکری مرحله گذار از روشنگری و نهادینه شدن آن است؛ پرسشهایی که موضوعات و قلمرو روشنفکری را تعریف و اهداف همسانی را نیز دنبال می‌کنند:

1- آیا خدایی هست؟ (الاهیات) و آیا جهان چگونه اداره می‌شود؟ (تدبیر الهی یا بشری)
2- کدام جامعه بهترین عملکرد را دارد؟ (جامعه‌شناسی)
3- چرا قوانین نامنصفانه و ظالمانه فراوانند؟ (حقوق و ارزشهای اخلاقی)
4- چه کسی قدرت و اختیار فرمانروایی دارد؟ (فلسفهٔ سیاست)
5- آیا ذهن خِردورز انسان می‌تواند آنها را درک کند؟ (حدود عقل و هستی‌شناسی معرفت)
6- ذهن انسان چگونه کار می‌کند؟ آیا می‌توان به اطلاعاتی که درباره جهان واقعی به ما می‌دهد، اعتماد کرد؟ (ساختار ذهن، معرفت شناسی)

غالب پرسشهای مزبور جدی‌ترین موضوعات بحث‌برانگیز روشنفکری در جهان است. آنان می‌کوشند تا حقیقتها و خردمندانه‌ترین راه‌حل‌ها را فراروی جوامع بشری قرار دهند.

معضلاتی که اکنون بیشتر از پیش بشر دست به گریبان است: بی‌عدالتی، سیاست ظالمانه حاکم بر جهان و ارزشها و روشهای مدعیان عدالت چیست؟ ظالم کیست؟ چه قانونی بر جهان ما حکومت می‌کند؟ حقیقت و ناحقیقت‌ها کدام است؟ حقیقت دموکراسی چیست؟ روش آن کدام است؟ چه کسانی دموکراسی‌خواه و چه کسانی دیکاتورپرورند؟ حقیقت حقوق بشر، آزادی، استعمار و... چیست و اکنون چه اهداف و انگیزه‌هایی در پس پرده سیاست قدرتهای تصمیم گیرنده جهانی جریان دارد، چیست و ملّتها چه می‌توانند بکنند؟ و در کل اوضاع کنونی دارای چه تعریف و باز تعریفی است؟ ارزشهای حقیقی و حُقّه‌های بشری کدام‌اند؟ گسترش روزافزون فقر چرا؟ انباشت قدرت و ثروت در دست یک اقلیت 15 درصدی چرا و چگونه؟ گسترش روزافزون جنگ و آدم‌کشی چرا و برای چه؟ استعمار نوین، ماهیت و فعلیت آن؟ علل و عوامل امور فوق چیست؟ و راه‌حل‌های آنها کدام است؟ و.....عمده‌ترین موضوعات و پرسشهای کنونی جوامع بشری بوده و روشنفکران متصدی پاسخ به آنهاست.

بدیهی است روشنفکری زمانی اتفاق خواهد افتاد که «چگونگی و چرایی رویداد آنها چنان به خوبی آزموده و دانسته شود که هر پژوهنده بی‌غرض و مستقل را راضی کند، حقیقت و کذب، درست و نادرست، به خوبی از یکدیگر جدا و پیچیدگی‌ها باز و گشوده شود»[23] بدون تردید تحقق آن مبارزات و علایم ملموسی نظیر: افزایش چشم‌گیر حقیقت‌طلبی در میان نخبگان، از میان رفتن یا کاستی گرفتن قوم‌داوریها و نژادگرایی‌ها، جایگزین شدن شعور و خِرد به جای شعارهای تباری، برچیده شدن خام داوری‌های مبتنی بر پیشفرض‌ها و قواعد ذهنی قبیلوی، شکل‌گیری انتخاب‌ها بر اساس اصول خردمندی، چیرگی نگاه انسانی در جامعه و بلوغ سیاسی– فکری آن، شناخت صحیح از زمان و اوضاع آن و... در جامعه قابل رؤیت خواهد بود. به گفته مارتین ویلاند:

«وقتی که دوستداران نوروشنی ... رو به افزایش می‌گذارد و انبوه خام‌داوری‌ها بـه صـورت چشم‌گیر و با آهنگی دائمی کاستی می‌گیرد ... وقتی که چند ارابه جزوات ضـد روشـنگری به بازارهای شهر لایبزیک وارد شده و دست نخورده دوبـاره از آنجـا خـارج مـی‌گـردد، از کوتاه‌ترین نشانه‌های روشن‌نگری است»[24]

مشکلات روشنفکری

قدرت‌طلبی، عمّـال قـدرت شـدن، تقلیـد و تظـاهر، تبعیـت و تاثیرپـذیری از احـساسات، عواطف تبـاری، ناسیونالیـستی، منفعـت‌اندیـشی‌هـای شخـصی و... از جملـه عوامـل بنیـان‌برانـداز روشنفکری شمرده می‌شود:

«مشکل امروز جامعه این است که روشنفکران آمریـت اخلاقـی خـود را بـه "سـازماندهی هیجان جمعی" مانند: فرقه‌گرایی، احساسات توده‌ای، خصومت‌های ناسیونالیـستی و منـافع طبقاتی واگذارده‌اند»[25]

چنانچه قبلاً هم اشاره شد در اینجا تسامحاً کسانی را که اسیر امـور فـوق اسـت، روشـنفکر اطـلاق کرده و گرنه او روشنفکر را در برابر عوام تعریف و براین باور است: عوام، انـسانهای معمـولی کـه درصدد کسب منافع مادی، ترفیع موقعیت شخصی و در صورت امکان، برقرار کردن ارتباط نزدیـک با قدرت‌های دنیوی است. درست به دلیل همین جهل و جزمیت است که نه تنها تولد روشـنفکری را دشوار ساخته که به رونق بازار پرجاذبه روشنفکرنمایی نیـز دامـن زده اسـت. کـسانیکه نـه تنهـا گرهی ز کارفروبسته جامعه نگشوده‌اند که خود مسبّب بسیاری از مـصائب جامعـه و مـانع حرکـت پیش رونده آن در مسیر صحیح است. برخی به طمع قدرت، حقیقت را قربانی کرده‌اند، عـده دیگـر شغل شریف و فاخر مداحی قدرت را با افتخار برگزیده تا انبانی پر از نان داشته باشند، دسته دیگـر آن قدر غرق در عصبیّت‌های قومی هستند، نه تنها حقیقت را پامال و جامعه را فراموش کرده‌اند، بـا تحجر قومی، تحقق تباهی آنان را جاهلانه دنبال می‌کنند، برخی هم بـرای تحقـق آرزوی زنـدگی و رفاه شخصی در آن سوی اطلس، به حدی حقارت پیشه کرده‌اند که حاضراند به بهـای رفـاه خـود، خویشان و هم کیشان خویش را نیز قربانی و برای دیگران نقش بازی کنند؛ اینان همان متقلبان مقلد و روشنفکرنمایانی هستند که در عین نفـی قـیّم مـأبی در عرصـه اندیـشه و فکـر، خـود بـه دنبـال قیمومیت‌گری بر عوام‌اند، ماجرایی که اکنون در جریان است. آنانی که بیش از همه اسـیر جمـود و تعصب‌های گوناگون‌اند؛ عجب اینکه داعیه تنویر نیز دارند و بـه حـق شایـسته ایـن طعـن گئـورگ یوهان به کریستین یاکوب کراوس هستند:

«تمامی‌اش یاوه‌سرایی و فضل‌فروشی، نابالغانی که می‌کوشند، در عین نابالغی، به خود مقـام قیّم دیگران را ببخشند»[26]

کسانی‌که خود سرشار خامی و اسیر دست بسته حوائج و تعلّقات حقیر کننده‌اند، بـا دروغ و تزویـر دعوی پختگی می‌فروشند. سارتر می‌گوید: «بسیاری از روشنفکران قلابی ما (در مورد جنـگ مـا در هند و چین یا در اثنای جنگ الجزایر) می‌گفتند: روشهای مـستعمراتی مـا آن طوریکـه بایـد باشـد، نیست. در مستعمرات ما ورای ما تبعیض فراوان است. اما من مخالف هر گونه خـشونتی هـستم، از طرف هر کسی که باشد، من نمی‌خواهم جلاد باشم یا قربانی، به همین علت با شورش بومیان علیه کرکون‌ها (فرانسویان مستعمره‌نشین) مخالفم»[27] متقلبانی که ازیک سـو بـا ژسـت روشـنفکری نفـی خشونت می‌کنند و از سوی دیگر اصل ناانسانی استعمار و علل اصـلی خـشونت‌هـا را مهـر تأییـد می‌زنند. از رویکردهای تباری می‌نالند اما خود بیش از همه مروج و مبلغ آن‌اند، جنـگ و خـشونت را مطرود اعلام می‌کنند، در حالی که خود بسترهای آن را فراهم می‌سازند.

بزرگترین خطر روشنفکری، تعالی، امنیت، آسایش و رفاه جوامع همان متقلبانی‌اند که با علمی‌نمایی و دغل، از ایدئولوژی جزیی‌گرا دفاع در حالی که خود موجود خود فروخته، جامعه و سرنوشت آن را در پای هوسهای سخیف خویش به مسلخ می‌برند؛ احساس زده‌هایِ که تظاهر به تحقیق می‌کننـد حال آنکه مقلدی بیش نیستند؛ به همین دلیل نه تنها شاهد رشد و ترقی فکری و رفـاهی- سیاسـی جامعه نیستیم که تنزل را در ابعاد مختلف حیات جامعه را نظاره گریم.

با کمال تاسف باید گفت: در قرن بیست و یک، حلقه‌های دیگری نیز به زنجیره‌های نابالغی افـزوده گردیده جنس و نوع آن در جهان اول و جهان سوم، شرق و غـرب متفـاوت اسـت؛ بـدلیل آبـادی مغرب و خراب آبادی مشرق، جاذبه‌های نه علمی که اقلیمـی و اقتـصادی و رفـاهی و تعـیش آرام، افسون اسارت فکر گردیده اگر فراغت از جزمیت‌های ذهنی امکان‌پذیر باشد، رهایی از این فریبـایی برای سست عنصران و زبونان کار چندان آسانی نیـست. سـخافت اندیـشی‌هـایی کـه از بزرگتـرین ذولانه‌های عرصه فکرورزی معاصر بویژه در مشرق است که کمترین توفیق رهایی از آن رفیق نـادر اندیشه‌ورزان قاره فراخ و یا موطن ما شده است.

آزادی در کاربرد عقل که کلیدی‌ترین عنصر روشـنفکری اسـت، اسـیر زنـدگی معیـشت‌اندیـشانه و بازاری شده، دادوستد می‌شود. اندیشه به مثابه کالا، به قصد فروش بیشتر و اقبال مـشتریان بیـشتر و کسب سود سرشارتر تولید و عرضه می‌شود؛ ایـن رویکـرد تجـاری بـه اندیـشه در جهـان سـوم و کشورهای ما در دو قرن اخیر بویژه از اواخر قرن بیست به این سو شیوع فراوان یافته است. عده‌ای به هوای قدرت به یمن منت کسانیکه که برای آنان تمجید و توجیه می‌تراشند، عده‌ای دیگـر بـرای

اینکه به زیارت سواحل پری روی تزئین شده غرب نایل آید و چند صباحی عقده و کمبودهای محرومیت و ممنوعیت ناشی از سنت و آئین شرق را بگشایند و برخی هم به شوق وصال کعبه آمال علم، تا شاید به بورسی مفتخرگردد و دسته‌ای نیزخطبه ارادت به نام حاکم یا مقربان او به خوانش می‌گیرد تا در آن سرا بار یابد یا از عنایت حاتمانه آنان به قدر امکان کسب فیض کنند. جماعت دیگر آنچنان غرق در مدح بُت‌های جاهلی قبیله‌اند تا ازین طریق در کنف حمایت آنان خود به « بُت‌واره» دیگر تبدیل گردد. لذا از هر قوت و ضعف، زشتی و زیبایی و هر تحجر و تجددی که متعلق به رب النوع آمال (قدرت، ثروت، رفاه، جایگاه قبیلوی– حزبی و...) و یا تامین کننده حوائج به شدت دلبسته خویش، به ترویج، توجیه و... می‌پردازند. خلاصه هر دغدغه‌ای جز دغدغه فاخر خردورزانه کشف حقیقت و بسط آن وجود دارد از سرنگون بختی ما تنها چیزی که وجود ندارد ویژگی‌های متعالی روشنفکری چون فهم آزاد و بلوغ فکری و آزادی است. یکی در سودای قدسیت بت قبیله در وادی اغراق غرق است. دیگری در هوس زیارت بهشت شدّاد آرزوهایش زندانی است و با هزاران تعبیر و تسمیه به ظاهر مدرن توسل جسته با حقیقت و عقلانیت و باورهای عقلانی «بربروار» در ستیزند تا شاید بهشت‌بانان اذن ورود دهند. آنان نه در راستای رسالت روشنفکری که ستیز با خرافه از آن جمله است، گام برمی‌دارند که خود از پیشگامان خلق خرافه‌ها و اسطوره‌سازی‌های حقیقت‌کُش‌اند. آنان نه بدنبال هدایت و فهم خویشتن خویش که در پیله علایق نالایق خویش سرگشته‌اند. نه تنها در ره لیلی معرفت که شرط اول قدم آن تلاش مجنون وار در وادی فهم حقیقت است بهایی نمی‌دهند که دنبال وابستگی‌های مادی نه به عنوان یک لغزش، گهگاهی به صورت هدفمند، سر از پا نمی‌شناسند.

سهم نابالغی و آگاهی پائین جامعه

باید اعتراف کرد که سهم پائین آگاهی جوامع بویژه مردم از حقایق جهان، در عرصه فکر، سیاست، اقتصاد، اجتماع و... ریشه در همین ماجرای غم‌انگیز فقدان روشنفکری دارد؛ نه «اندیشه باختگی» که «اندیشه‌فروشی» و «سفارشی اندیشیدن» و «فکرِ معطوف به بولهوسی‌های پست» آتش خرمن آگاهی و عقب‌ماندگی جوامع گردیده است. تاجران (نه روشنفکران) در این عرصه طبق قاعده عرضه و تقاضا در اقتصاد بازاریابی می‌کنند و تنها چیزی که سراغی از آن گرفته نمی‌شود، حقیقت و رسالت روشنفکری است؛ اصولاً آگاهی‌بخشی و آشنا ساختن جامعه به حقایق جهان جزء نیست.

اندوهگینانه باید گفت فضای جامعه مملوّ از امواج و سیگنالهای تفکر تباری و تجاری شـده و قلـم به دستان نبز در این چنبره اسیراند. بالتبع لایه‌هـای مختلـف اجتمـاعی– سیاسـی نیـز از رعیـت تـا حکومت آفت زده شده، از این رو شاهد رفتارها و حرکت‌های عقیمند و بـا ایـن وضـعیت تـصور تولد جامعه و حکومت سالم با قواعد و روابط عقلانی انتظاری دور از دسترس اسـت، مگـر اینکـه شرافت آزادگی و رهایی از اسارت‌ها به بدنه فکری جامعه تزریق گـردد. انتخـاب و انتقـاد در یـک چنین مدار معیوبی صورت می‌پذیرد، منتخین نیز برهمین مبنا حداقل در شعار (عملاً بدلیل شـخص اندیشی تعهدی به تحقق آن ندارند) پالیسی خویش را استوارمی سازند و در تمامی جهت‌گیـری‌هـا همین فاز کلید می‌خورد: از لوایح قومی- سیاسی تـا اعتمـاد و استیـضاح، بـرهمین مـدار شـوم در چرخش است و حکومت‌ها نیز...

فرجام اینکه با یک جغرافیای واحد، منافع فردی– قومی مایه اصلی حرکت‌هاست نه منـافع ملـی و در نتیجه در امر جامعه‌سازی و ملت‌سازی کمترین توفیقی را داراییم. در هر جامعه‌ای سهم نخبگـان و مهمتر از همه روشنفکران، در هر تحول فکری، اجتماعی، سیاسی و... جایگاه تعیین کننده داشـته و رهبران کاریزماتیک قومی اثرگذاری کمتری دارند. اما امروز علی‌رغم داعیه‌های روشنفکرنمایانه با یک ابتذال در عرصه فکر و اندیشه در جامعه مواجهیم که متولّی آن عمدتاً اهالی فکر و قلم اسـت. بی‌هیچ تردیدی از عوامل اصلی صعود و افول آگاهی‌های مختلف جامعه اندیـشوران، متفکـران و... است. در حالیکه آنان خود اسیر تنگ‌اندیشی‌هاست، حقیقت و واقعیتـی بـازگو نخواهـد شـد مگـر اینکه در دایره قومیت و مصالح آن بگنجد و از ستمی اعتراض نمی‌شود مگر اینکـه در قلمـرو تبـار باشد؛ قتل عام مرکز خشم و عاطفه جنوب و قتل‌های جنوب تاسف و تألم شمال را برنمـی‌انگیـزد قلمی و زبانی تعهد انسانی خویش را به یاد نمی‌آورد و از اینکه سـتمی بـر هموطنـان او روا داشـته شده، نای حرکت ندارد. این همه تاریک‌اندیشی نفس‌گیر مجال روشنفکری که نه یک نگاه حداقلی انسانی را میرانده است.

در یـک دادگـاه وجـدانی بـه داوری نشـسته و آنـرا گـواه مـی‌گیـریم، تـاکنون چقـدر واقعبینانـه و حقیقت‌جویانه و فارغ ازنگاههای تنگ، به معضلات و نابسامانی‌های عدیده گذشته و حال پرداختـه شده است؟ ناکارآمدی‌ها، عزت و استقلال، رسالت ملـی، سرنوشـت حـال و آینـده کـشور، فقـر و مهاجرت و...؟؟؟ اعتراف کنیم اگر به تعداد انگشتان دست هم افرادی با نگاههـای فراقـومی، ملـی، انسانی وجود می‌داشت وضعیت اینچنین گریبانگیر نبود.

همانگونه آزادی از زنجیـر قیمومیـت دیگـران و بکـار بـردن فهـم خویـشتن خـویش، سـویه‌ای از سویه‌های روشنفکری و روشن‌نگری است، بی‌تردید تقلید، از خودبیگانگی و خودکم‌بینی در جهت

مخالف آن است. تعویض اسامی، جستجوی شخصیت در سایه دیگران، پناه بردن به رمانهایی که نه به محک عقلانیت آزموده شده‌اند و نه در جستجوی حقیقت که تخیلات بشری است. آنانی که سرورو سرآمد جنبش روشنگری مغرب است به مدد اندیشه‌شان بود، بزرگی و برازندگی اندیشه خویش را با تفکر و تحلیل و تنقید موشکافانه آزین بسته و به جهانیان عرضه کردند و گرنه توسّل و تعبد به فکر دیگران، توغل فکری است نه روشنفکری. تظاهرهای عوامانه به نواندیشی و القاء نوانگاری مسایل که غبار تقلید از کیلومترها از سیمایش به عیان پیداست، خود حجاب حقیقت است که به ضخامت و قطوری بیشترآن می‌انجامد و این بزرگترین آفت روشنفکری در هر جامعه‌ای است که در صورت استمرار، تداوم تاریکی‌ها را نیز افزایش می‌دهد.

مصادیق تاریک‌اندیشی‌ها

در یک بیان کلی، اگر بخواهیم نگاه دقیق‌تر به این ماجرا داشته باشیم، حداقل این ذهنیت قوت قابل توجه دارد:

الف: غالب نشریات نه دغدغه روشنگری که رسالت توجیه‌گریِ حزبی، قومی و... دارند.

ب: مطرح ساختن خود به جای معرّفی حقیقت و به جای رهانیدن ملت از تنگناهای شناختی خویش را وقف رساندن به نان و مکان بهتر باختران کرده است.

ج: بدتر از همه، جهت نیل به امیال شخصی، باورها و اعتقادات مردم را که کدخدایان مغرب زمینی جهان، سخت مشتاق زندانی دیدن در کنج دخمه‌های خانه و وعبادتگاها است، اولین موضوع حمله و پله‌ای به بام آرزوهایشان است. خوش رقصی‌هایی که نه بدلیل دغدغه معرفتی و رسالت حقیقت‌شناختی که سودای حوائج اگر نگوئیم حیوانی حداقل غیرانسانی، وارد این عرصه ورطه شده‌اند.

کوتاه سخن اینکه فارغ از تعاریف معقّد و سنگین فهم، حداقل شاخصه‌هایی که می‌توان از روشنفکری داشت و بایستی در فکر و اندیشه، عمل و أمل نمود یابد و آن اینکه رسالت او گشودن گره‌های معرفتی، اجتماعی و سیاسی جامعه است و غایت او ارتقاء جامعه از وضعیت موجود به ممکن‌ترین وضعیت مطلوب است. او جز به عقلانیت خویش را مصلوب هیچ نیرویی نمی‌کند، با آن هدف و با این محک و میزان در جستجوی رفعت و رفاه جامعه خویش است و این نازل‌ترین سطح روشنفکری است. ایده‌آل‌ترین روشنفکر، بشراندیش و نه ملت‌اندیش است؛ این سطح نه قید مکان و نه قید زمان و نه نژاد و تبار و نه هیچ چیز دیگر جز انسان و مطلوبات معقول او نمی‌اندیشد و به دون تراز این رسالت خویش را کوچک و حقیر نمی‌کند. نه اینکه سنگدلانه، رنج

گران خود و اطرافیان را احساس نکند اما این احساس، او را در وادی احساسات سرگردان و اسیر نمی‌کند و یا در حدود تیره و تبار و حتی فقط ملت خویش رفعت نگاهش را به زیر نمی‌کشد و به سپهری فراتر از این خویش را هم جنس و همزاد می‌داند و حتی ملت‌اندیشی قبایی است که در قاموس رسالت او سخت کوچکی می‌کند. طبیعی است که به عنوان یک انسان رسالت‌مند، هر آنچه را عقلانی و به براهین عقلانی اتکاء دارد، عرضه می‌کند و تنها دغدغه او عقلانیت‌مداری است و جز آن مداری و حصاری نمی‌شناسد و گستره انسانی تنویر و تفکر اوست. شاید بتوان گفت ما سه مدل (سطح) از روشنفکری را می‌توانیم برشماریم:

1- فهم و درک روشنِ فردی نسبت به مساله‌ای و معضله‌ای؛ این نوع غیر از روشنفکری مصطلح بوده و خارج از مراد و مقصود ماست؛ زیرا نگاه عوامانه به این مقوله می‌باشد.

2- سطح دیگری که سازگار با معنی مصطلح اما یک تبیین حداقلی برای روشنفکری است در نازلترین سطح آن جامعه‌اندیشی است. فرد با دریدن حجاب‌های نابالغی؛ حب و بغض‌های شخصی، منافع تنگ‌اندیشانه تیره‌ای و تباری و... به مصالح واقعی جامعه که سازگار با غایت هستی است، به خردورزی می‌پردازد.

3- سطح عالی و در مرتبه ایده‌آل آن بشریت‌اندیشی است. هیچ عُلقه و عُقده‌ای او را در حصارهای تنگ تحمیل نمی‌کند. دین‌اندیش است بدون اینکه خرافه پرست و دگم‌اندیش باشد. به ملت خویش متعهد است بدون اینکه در دام عصبیت ناسیونالیستی اسیر باشد. او دارای دغدغه حقیقت برای همه و به همه است. حقایق جهان بشری را بازگو و از پشت پرده‌های ستم جهانی و فجایع بشری پرده برمی‌گیرد، کانون فقر و چپاول جهانی را می‌شناسد و می‌شناساند و از مافیای قدرت جهانی تا تجارت شیطانی؛ مواد مخدر، اعضای بدن انسان، و برده‌گیری مدرن و.... به کشف و بیان حقیقت پرداخته صحنه‌گردانان به چالش کشیده رسوا می‌سازد و این است آئین و طریقت او.

تبیین فوق تا حدودی بیان ماهیتِ فارغ از صعوبت روشنفکری و رسالت و مکانت اوست. از این رو این پرسش که آنچه ما در کشورهای جهان سوم در آثار نخبگان (معدود) و سیاسی‌نویسان و... در صراحت و کنایت می‌بینیم، در کدام یک از سه سطح فاخر و نازل و برداشت عوامانه جای می‌گیرد؟ دغدغه‌های بشری و ملی در آثار نوشتاری آنان چه جایگاهی دارد؟ آیا نابالغی‌های فراوان برقلم‌ها و قدم‌های آنان سنگینی نمی‌کند؟ آیا اصولاً به مشروعیت منافع قومی و حزبی دغدغه‌مندند یا صرفاً به سهم‌خواهی بیشتر قُوت وقُوّت خویش را مصروف داشته‌اند؟ آیا آنجا که مرکب‌ها رنگ سرخ اعتراض به خود می‌گیرد و عنان اعتراض به سویی جولان می‌آورد واکنشی به بی‌عدالتی، ستم، اجحاف و یا کژی به عنوان یک بیماری حقیقت‌کُش بشری، ملی و اجتماعی است؟ آیا

اندیشه‌ها و انگیزه‌ها به خود جرأت دفاع از دیگرساکنان غیرهم خون کـه درواقـع دفـاع از فـرد یـا مجموعه‌ای از افراد جامعه وطنی یا بشری به حساب می‌آید، خواهد داد؟ یا اینکه با ایـن تعهـد کـه بی‌عدالتی در جامعه یا جهان اتفاق افتاده بدون اینکه از عینک شرقی- غربی، قومیت و مذهب ببیند، اعتراض و افشاء و تبیین آن‌را در قاموس رسالت خویش می‌داند؟

با توجه بـه آنچـه گذشـت و تعریـف و اوصـاف و ویژگـی‌هـایی کـه بـرای روشـنفکران برشمرده‌اند در خراب‌آباد ما پدیده‌ای با این مایه‌ها وجود دارد؟ می‌تـوان بـه آنـان قبـای بـه شـدت بزرگ روشنفکری پوشاند؟ یا اینکه چنین اطلاقی برآنان از باب وصف‌العیش نصف‌العـیش و اینکـه آرزو بر جوانان عیب نیست، خواهد بود؟

پی‌نوشتها

---

[1] - دکتری فلسفه، دانشگاه تربیت مدرس، تهران.

09127539374
Salamlar_1982@mail.ru

[2] - جان ام دان، عصر روشنگری، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، پیشگفتار کتاب.

[3] - مندلسزون، موسس، یک بار دیگر: روشنگری چیست؟ ترجمه سیروس آرین‌پور، ص 4

[4] - از مدرنیسم تا پست‌مدرنیسم، مقاله در پاسخ به پرسش روشن‌نگری چیست؟ ایمانوئل کانت، سیروس آرین‌پور، تهران، نشر آگه، ص 51

[5] - مارتین ویلاند، کریستف، شش پرسش درباره روشن‌نگری، ترجمه سیروس آرین پور، ص 41

[6] - مارتین ویلاند، کریستف، شش پرسش درباره روشن‌نگری، ترجمه سیروس آرین پور، ص 42

[7] - سعید، ادوارد، نقش روشنفکر، ترجمه حمید عضدانلو، ص42

[8] - سعید، ادوارد، نقش روشنفکر، ترجمه حمید عضدانلو، ص17

[9] - ر. ک، Britannica encyklopaedia، ذیل نام «امیل زولا- آناتول فرانس

[10] - سعید، ادوارد، نقش روشنفکر، ترجمه حمید عضدانلو، ص16

[11] - سعید، ادوارد، نقش روشنفکر، ترجمه حمید عضدانلو، ص15

[12] - سارتر، ژان پل، در دفاع از روشنفکری، ترجمه رضا سید حسینی، ص 88

[13] جان ام دان، عصر روشنگری، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، ص9-10

[14] - سعید، ادوارد، نقش روشنفکر، ترجمه حمید عضدانلو، ص36

[15] - مندلسزون، موسس، روشن‌نگر ساختن چیست؟ ترجمه سیروس آریان پور، ص10

[16] - سارتر، ژان پل، در دفاع از روشنفکری، ترجمه رضا سید حسینی، ص45

[17] - از مدرنیسم تا پست‌مدرنیسم، مقاله در پاسخ به پرسش روشن‌نگری چیست؟ ایمانوئل کانت، سیروس آرین‌پور، تهران، نشر آگه، ص 5

[18] - سارتر، ژان پل، در دفاع از روشنفکری، ترجمه رضا سید حسینی، ص104

[19] - سعید، ادوارد، نقش روشنفکر، ترجمه حمید عضدانلو، ص 38

[20] - وینوک، میشل، قرن روشنفکران، ترجمه مهدی سمسار، ص293

[21] - به نقل از کتاب در خدمت و خیانت روشنفکران، جلال آل احمد، تهران، رواق، چاپ دوم.

[22] - مارتین ویلاند، کریستف، روشن‌نگری چیست؟، ترجمه سیروس آرین پور، ص 41

[23] - جان ام دان، عصر روشنگری، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، ص 10-9

[24] - مارتین ویلاند، کریستف، شش پرسش درباره روشن‌نگری، ترجمه سیروس آرین پور، ص 44

[25] - سعید، ادوارد، نقش روشنفکر، ترجمه حمید عضدانلو، ص 44

[26] - مندلسزون، موسس، روشن‌نگر ساختن چیست؟ ترجمه سیروس آریان پور، ص10

[27] - سارتر، ژان پل، در دفاع از روشنفکری، ترجمه رضا سید حسینی، ص 78